

پژوهشی درباره واژه‌های «رحمان» و «رحیم» براساس قاعده «زیادة

المبنى تدل على زیادة المعنى»

غلام‌عباس رضایی هفتادر*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

نعیم رحمانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

(از ص ۱۱۳ تا ۱۳۲)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۳۰

چکیده

هرگاه حرفی به واژه‌ای افزوده شود، به دنبال آن معنا هم افزون می‌گردد. نحویان با قبول این قاعده، آن را بیشتر در باب فعل‌های مزید، صیغه مبالغه، اسم اشاره و برخی حروف مانند نون تأکید ثقیله به کار گرفته‌اند. یکی از مواردی که آنها براساس این قاعده به آن پرداخته‌اند، بحث فرق میان دو واژه «رحمن» و «رحیم» است. نویسندگان مقاله، کوشیده‌اند دو واژه رحمن و رحیم را با توجه به چارچوب و دامنه قاعده «زیادة المبنى تدل على زیادة المعنى» بررسی کنند. در این مقاله ابتدا پیشینه‌ای از این قاعده بیان شده، سپس رحمن و رحیم از لحاظ صرفی مورد بررسی قرار گرفته است تا براساس آن فرقه‌های میان دو واژه، بهتر تعیین شود. در واقع اختلاف در دیدگاه‌ها از آنجا ناشی می‌شود که صیغه فعلان در ابتدا برای صفت مشبیه وضع شده است و در ادامه، گروهی، در بیان تفاوت دو واژه رحمن نسبت به رحیم، مبالغه‌بودن آن را بیان کرده‌اند و همین مسئله موجب شده تا بحث تغییر کارکرد صیغه «فعلان» از صفت مشبیه به صیغه مبالغه مطرح شود. بحث دخیل بودن واژه رحمن هم مزید بر علت شد تا چالش در مورد فرق دو واژه رحمن و رحیم بیشتر شود.

واژه‌های کلیدی: زیادة المبنى، زیادة المعنى، فعلان، رحمن، رحیم.

۱. مقدمه

مباحث مربوط به لفظ و معنا، بخش اعظمی از مطالعات نحوی و بلاغی را به خود اختصاص داده است. این دو مبحث، دو روی یک سکه‌اند و در واقع هر جا بحثی از لفظ شده باشد، ردپای معنا هم نمایان است و برعکس. این ارتباط تنگاتنگ میان لفظ و معنا، موجب شده دیدگاه‌های متفاوتی درباره نوع ارتباط میان لفظ و معنا شکل بگیرد. بعضی معنا را اصل تلقی کرده و برخی لفظ را. گروهی نقش هردو را به یک میزان به حساب آورده و دسته‌ای هم این اصالت را نسبی در نظر گرفته‌اند. همه این دیدگاه‌ها بر پایه تقابل میان لفظ و معنا شکل گرفته و این مسئله، نقطه اشتراک همه دیدگاه‌های قبلی است. قاعدة «زیادة المبنى تدل على زیادة المعنى» هم پیرو این تقابل مطرح شده است. بررسی تفاوت دو واژه رحمن و رحیم از جمله مسائلی است که زیرمجموعه این قاعده قرار می‌گیرد. بسیاری از نحویان و مفسران با توجه به این قاعده به بیان تفاوت‌های آنها و بلیغ‌تر بودن رحمن نسبت به رحیم پرداخته‌اند. سه مسئله در بررسی رحمن و رحیم اهمیت دارد: ۱- از چه زمانی این قاعده در بیان تفاوت دو واژه رحمن و رحیم استفاده شده است؟ ۲- صیغه «فعلان» و «فعلیل» چه نقشی در نوع نگاه نحویان و مفسران در بیان تفاوت آن داشته است؟ ۳- بیان تفاوت دو واژه رحمن و رحیم می‌تواند جزء این قاعده باشد یا خیر؟

سه مقاله و یک پایان‌نامه را می‌توان به عنوان پیشینه این پژوهش بیان کرد: ۱- «إشکالية زیادة المبنى و دلالتها على زیادة المعنى، دراسة تطبيقية على السین و السوف في القرآن الکریم»، نوشته محمد ذنون یونس فتحی الراشدي در سال ۲۰۰۹ در دانشگاه موصل. نویسنده در این مقاله بر قاعده محل بحث نقدهایی وارد کرده و می‌کوشد «سین» و «سوف» را براساس این قاعده شرح دهد. ۲- «الرَّحْم و الرَّحْمَن بین الاشتقاق و التفسیر»، نوشته محسن الخالدي در سال ۲۰۰۴ در دانشگاه نجاح فلسطین. این مقاله در آغاز به بحث مشتق بودن یا غیرمشتق بودن رحمن پرداخته و سپس تفاوت‌های روایی موجود میان رحمن و رحیم را بیان می‌کند. ۳- قاعدة «زیادة المبنى تدل على زیادة المعنى» دراسة نظرية تطبيقية»، نوشته ناصر بن محمد المنيع در دانشگاه ملک سعود. این مقاله در سال ۲۰۱۰م در مجله دانشکده تربیت چاپ شده است. بحث اصلی این مقاله، بررسی این قاعده به عنوان یک اصل تفسیری است و در پایان، مواردی را به عنوان مثال از قرآن ذکر کرده است. ۴- پایان‌نامه «زیادة اللفظ لزیادة المعنى و أثرها في الكلمة و الجملة

العربیتین» نوشته عباس أحمد هُوَاش در دانشگاه آمریکایی بیروت در سال ۱۹۹۹ که در مورد این قاعده در کلمه و جمله بحث کرده و سخنی از رحمن و رحیم به میان نیاورده است. تفاوت مقاله ما با پیشینه بحث این گونه است که مقاله حاضر می‌کوشد تا تفاوت میان دو واژه رحمن و رحیم را براساس این قاعده تفسیر کرده و با بررسی کتب لغت و به ویژه تفاسیر، حدود آن را تعیین کند؛ در حالی که تأکید پیشینه مذکور به ویژه پایان نامه، بر کاربرد این قاعده در جمله است.

۲. تاریخچه قاعده زیاده المبني تدل علی زیاده المعنی

بی‌شک هر کلمه‌ای برای معنایی وضع شده است و در صورتی که بنا به دلایلی حرفی به آن اضافه شود، علی‌القاعده باید معنا هم تغییر کند. ظاهراً نخستین رگه‌های این بحث را می‌توان در لابه‌لای العین خلیل و الکتاب سیبویه یافت. خلیل بن احمد با در نظر گرفتن تناسب میان لفظ و معنا، مواردی را بیان می‌کند که در آنها این تناسب رعایت شده است. منظور از این تناسب، هماهنگی میان صوت و لفظ است. خلیل بر این باور است از آنجایی که مقطع صوتی در نوشتار صیغه تکرار می‌شود، این مسئله بیانگر نوعی تکرار در صوت است، ولی اگر تکرار در صوت وجود نداشته باشد، فعل به صورت صیغه ثلاثی ذکر می‌شود. در این صورت تکراری در صوت وجود ندارد و فعل، بیانگر کشش در صوت است. با بیان مثال‌هایی می‌توان این مسئله را بهتر درک کرد؛ «صَلَّ اللِّحَامُ» (افسار، صدا داد) و «صَرَ الْجُنْدُبُ» (ملخ به صدا در آمد) و «صَلَّصَلَ الْأَخْطَبُ» (عقاب بانگ کرد). غارگار کلاغ هم نمونه‌ای برای تکرار صوت به شمار می‌رود؛ چه اگر تکراری در صدای کلاغ وجود نداشت، لفظ هم به تبع آن تغییر نمی‌کرد. سه مثال ذکر شده هم این گونه است، در صدای افسار و ملخ نوعی کشش وجود دارد و خبری از تکرار نیست، در نتیجه مقطع صوتی در لفظ هم تکرار نشده است. ولی در صدای عقاب، این تکرار شنیده شده و به همین دلیل فعل آن به صورت مضاعف ذکر شده است. البته خلیل در مقدمه العین به غالبیت این قاعده اشاره کرده و یادآور می‌شود که در همه نمونه‌های موجود در لغت این مسئله صادق نیست و مواردی هم هست که میان لفظ و معنا در آن تناسب رعایت نشده است (بی‌تا: ۵۶/۱ و ۸۴/۷ و سیبویه، بی‌تا: ۱۴/۴). در ادامه این قاعده با دیدگاه‌های ابن جنی به اوج خود می‌رسد. وی از هواداران معناست و لفظ را خادم معنا می‌داند (۱۹۵۲: ۲۲۰/۱). بحث مطرح شده از سوی خلیل و دیدگاه‌های ابن جنی نشان می‌دهد در همه این موارد، معنا به عنوان اصل در نظر گرفته شده است و هر تغییری در معنا رخ دهد،

لفظ هم به تبع آن تغییر می‌کند. الفاظ نشانه‌های معانیند و اگر حرفی به لفظ اضافه شود، واجب است که معنا هم افزایش یابد. مثال‌هایی همچون «خَشْنٌ وَّ اِخْشَوْشَنَ»، «حَلًا وَّ اِحْلَوْلَى»، «خَلَقَ وَّ اِخْلَوْلَقَ» و «عَدُنَ وَّ اِغْدَوْدَنَ» بر این قاعده دلالت دارند. هم چنین «أَعْشَبَ الْمَكَانُ» و «أَعْشَوْشَبَ» که دومی بر سرسبزی بیشتری دلالت می‌کند. از نمونه‌های دیگر این قاعده، تضعیف عین در باب تفعیل است. مانند «قَتَلَ وَّ قَتَّلَ» و «كَسَرَ وَّ كَسَّرَ» (ر.ک ابن جنی، ۱۹۵۲: ۲۶۴/۳-۲۶۹). می‌توان ابن جنی را صاحب این قاعده دانست؛ چرا که بسیاری از زوایای آن را بیان کرده است. به نظر می‌رسد آغاز این قاعده از سوی نحویان بوده است که برای بیان برخی تفاوت‌ها میان واژگان، آن را به کار بردند، ولی در ادامه، مفسران آن را گسترش دادند و این قاعده تقریباً از چارچوب‌های خود فاصله گرفت.

۳. دیدگاه‌های نحویان پیشین

نحویان پیشین قاعده محل بحث را در ابواب مختلفی بیان کرده‌اند که برای نمونه می‌توان به برخی از آنها همچون مباحث نون تأکید ثقیله و خفیفه، اسم اشاره، فعل مجرد و مزید و صیغه مبالغه اشاره کرد.

۳-۱. نون تأکید خفیفه و ثقیله

از آنجایی که نون ثقیله یک حرف بیش از نون خفیفه دارد، بحث زیادت معنا در آن مطرح شده است. سیبویه به نقل از خلیل در این باره می‌گوید: نون تأکید خفیفه و ثقیله همانند ضمیر فصل، برای تأکید جمله می‌آید، به این صورت که نون خفیفه برای تأکید جمله و نون ثقیله برای بیان تأکید بیشتر است^۱ (بی‌تا: ۵۰۹/۳). مبرّد هم به تبعیت از خلیل می‌گوید: نون خفیفه بیانگر تأکید است و نون ثقیله نسبت به نون خفیفه تأکید بیشتری دارد^۲ (۱۹۹۴: ۱۲/۳). به نظر می‌رسد نخستین بار خلیل به تفاوت معنایی میان دو نون تأکید اشاره می‌کند و سایر نحویان بنابر دیدگاه‌های وی، این مسئله را در کتاب-هایشان مطرح می‌کنند.

۳-۲. فعل مجرد و مزید

در زبان‌های اشتقاقی با افزودن حروفی به ریشه، ساختار جدیدی شکل می‌گیرد. این مسئله در ساختارهایی که تنها در یک حرف تفاوت دارند، بیشتر در قاعده محل بحث نمود دارد. باب تفعیل، نمونه‌ای از این ساختارهاست. سیبویه درباره تفاوت معنایی فعل

مجرد و مزید می‌گوید: «تقول كَسَرْتُهَا وَقَطَعْتَهَا فَإِذَا أَرَدْتَ كَثْرَةَ الْعَمَلِ قُلْتَ كَسَرْتَهُ وَقَطَعْتَهُ وَمَزَّيْتَهُ، وَجَرَحْتَهُ وَجَرَحْتَهُمْ وَجَرَحْتَهُ أَكْثَرُ الْجَرَاحَاتِ فِي حَسَدِهِ» (بی‌تا، ۶۴/۴). ابن جنی هم «قَطَعَ» و «كَسَرَ» را مثال می‌زند و این مسئله را نتیجه تضعیف عین می‌داند. (۱۹۵۲: ۲۶۶/۳).

۳-۳. مبالغه

منظور از صیغه مبالغه، مبالغه اسم فاعل است. برای نمونه غفار و غلام که نسبت به غافر و عالم دارای مبالغه است. البته مبالغه به صورت‌های دیگر هم مطرح می‌شود^۳ (رک الرمانی، ۱۹۷۶: ۱۰۴-۱۰۶). یکی از نقدهایی که بر این قسمت وارد است، کلیت نداشتن قاعده محل بحث درباره صیغه‌های مبالغه است؛ چرا که اگر بتوانیم فاعل را به دلیل این که نسبت به صیغه فاعل که یک حرف بیشتر دارد، دارای مبالغه بدانیم، با صیغه‌های دیگر مبالغه همچون فَعُول و فَعِيل چه می‌توان کرد؟ برای نمونه غفور و غافر از لحاظ تعداد حروف با هم برابرند، ولی غفور بر مبالغه دلالت دارد، در حالی که غافر چنین نیست و معنای مبالغه ندارد. نحویان برای حل مسئله، قواعد دیگری همچون قاعده «عدول» را مطرح کرده‌اند. عدول یا عدل در نظر نحویان، عبارت است از انتقال اسمی از لفظی به لفظ دیگر با حفظ معنای اصلی آن، به شرط این که این انتقال برای قلب (مانند اُیَسَ که مقلوب از یُیَسَ است)، تخفیف (مانند فُحْذُ مخفف از فُحِذُ)، الحاق (مانند کُوْثِرُ که واو در آن برای ملحق شدن به وزن جعفر اضافه شده است) و افاده معنا (مانند نُهَیْرُ تصغیر نهر) نباشد. این مسئله در صرف و نحو و بلاغت بسیار رایج است و می‌توان گفت عدول، یک نوع آشنایی زدایی است که موجب بلاغت بیشتر جمله می‌شود. خود بحث مجاز در نگاه کلی، عدول است؛ عدول از حقیقت به مجاز. هرچند ابن جنی عدول را ذیل این قاعده قرار می‌دهد (۱۹۵۲: ۲۶۷/۳)، ولی به نظر می‌رسد قاعده «عدول» گسترده‌تر از آن باشد که زیر مجموعه این قاعده قرار بگیرد.

قاعده عدول که در متن مقاله ذکر شد، به این مسئله اشاره می‌کند که برای بیان صفت به صورت مدح و ذم، از صیغه فاعیل استفاده می‌شود (ابن فارس، ۲۰۰۷: ۵۱ و الرمانی، ۱۹۷۶: ۱۰۴). حال اگر به جای این صیغه، از صیغه دیگری برای بیان این امر استفاده کردیم، در واقع عدول از صیغه‌ای به صیغه دیگری رخ داده است که این مسئله بیانگر بلاغت بیشتر است.

۳-۴. اسم اشاره

ذاک و ذاک به ترتیب برای اسم اشاره نزدیک، متوسط و دور بیان می‌شوند و همین تغییر در مبنا، جرقة افزایش معنا را در ذهن برخی از نحویان زده است. در واقع برای بیان معنای نزدیکی، متوسط و دوری، مبنا افزایش یافته تا با معنا هماهنگ شود.. مبرّد در المقتضب می‌گوید: اسم اشاره نزدیک برای مذکر، با «هذا» بیان می‌شود و «ها» برای تنبیه است، ولی برای اسم اشاره دور از «ذاک» و «ذلک» استفاده می‌شود (۱۹۹۴: ۲۷۷/۴-۲۷۸).

۴. چارچوب قاعده

براساس قواعدی که در بخش پیشین بیان شد، می‌توان چارچوب این قاعده را با در نظر گرفتن رحمن و رحیم چنین خلاصه نمود: ۱- یک جنس بودن. مانند «خَسَنَ» و «اِخْشَوْشَنَ»، «قَطَعَ» و «قَطَعْتَ» که هر دو فعل ماضی‌اند. ۲- انتقال از صیغه‌ای به صیغه دیگر؛ همانند دو مثال قبل که از مجرد به مزید منتقل شده‌اند. ۳- با توجه به مثال‌ها، احتمال وقوع آن در فعل، بیشتر از اسم و در اسم، بیشتر از حرف است. به نظر می‌رسد هرچه از قرن چهارم هجری فاصله می‌گیریم، دامنه پراختن به این قاعده گسترده‌تر می‌شود، به گونه‌ای که دانشمندانی همچون ابن اثیر و ابن هشام مواردی را در تعیین حدود این قاعده بیان کرده‌اند. ابن اثیر در *المثل السائر* می‌گوید: در صورتی که کلمه‌ای بر یکی از اوزان صرفی باشد و به وزن دیگری که نسبت به وزن قبلی دارای حرف بیشتری است، منتقل شود، باید بر معنایی بیش از معنای نخست دلالت کند. در واقع از آنجایی که الفاظ بیانگر معانیند، اگر حرفی به لفظ اضافه شود، طبیعتاً معنا هم براساس آن باید بیشتر شود و این مورد برای مبالغه استفاده می‌شود. برای نمونه می‌توان به «خَسَنَ» و «اِخْشَوْشَنَ» اشاره کرد که با توجه به تکرار عین الفعل و اضافه شدن واو، معنای آن بیشتر شده است (۱۹۹۵: ۵۶/۲). همان‌گونه که ابن اثیر در ابتدای بحث «قوة اللفظ لقوة المعنی» مطرح می‌کند، صاحب اصلی این دیدگاه ابن جتّی است و مثال‌هایی که ابن اثیر بیان کرده، برگرفته از ابن جنی است (همان). آنچه که در آرای ابن اثیر مهم به نظر می‌رسد این است که وی سعی در قاعده‌مند کردن این مسئله داشته است و نشان می‌دهد که برخی از نحویان در تطبیق این قاعده پا را فراتر گذاشته و آن را در حوزه‌های نامربوط به این قاعده استفاده کرده‌اند. وی برای این قاعده دو اصل را متذکر می‌شود: ۱- این قاعده بیشتر بر واژه‌هایی منطبق است که فعل بوده یا همانند اسم فاعل

و اسم مفعول، شبه فعل باشد. ۲- انتقال از فعل مجرد به مزید مشروط بر آن است که برای فعل مزید، فعل مجرد از همان ریشه وجود داشته باشد، مانند قَتَلَ و قَتَّلَ (همان، ۵۷:۲-۵۹). برخی از نحویان، بحث تصغیر را مثال نقضی برای این قاعده به شمار می آورند؛ چراکه در اسم تصغیر، مبنا زیاد، ولی معنا کم می شود. ابن اثیر چنین مسئله ای را نمی پذیرد. در نگاه وی، «یک اسم تنها در صورتی می تواند در چهارچوب این قاعده قرار بگیرد که معنای فعلی داشته باشد» (۱۹۹۵: ۵۷/۲). ابن جنی معنای فعلی را بیان نمی کند، بلکه معنای حرف «ی» را قَلَّت می داند و این مسئله (قَلَّت) با تکثیر لفظ هماهنگ نیست (۱۹۵۲: ۳۴۲/۱). ظاهراً ابن جنی بحث زیادت معنا را بیشتر در باب مدح در نظر داشته و به همین دلیل یکی از معانی اسم تصغیر را که بیان ذم بوده، ذیل این قاعده قرار نداده است. در صورتی که بحث افزایش معنا، هم در مدح مطرح است و هم در ذم. کوشش های ابن اثیر، نشان دهنده خروج از نُرم هایی است که تقریباً از قرن پنجم به بعد بیشتر شد. از دیگر دانشمندانی که این قاعده را نقد کرده اند، ابن هشام است. سین و سوف یک معنا دارند و آن گروهی که «سوف» را دارای معنای بیشتری نسبت به «س» می دانند، ظاهراً نظری به قاعده زیاده الحروف تدل علی کثرة المعنی داشته اند و این قاعده کلیت ندارد.^۴ (۱۹۸۵: ۱۸۵) وی قائل به کلیت این قاعده نیست و به گونه ای می تواند همان اصل اول ابن اثیر باشد: در صورتی که اسم، خالی از معنای فعلی باشد، زیرمجموعه این قاعده قرار نمی گیرد. به نظر می رسد ابن اثیر در قرن هفتم هجری برای نخستین بار نقد این قاعده را به صورت نظام مند بیان کرده است و ابن هشام هم در قرن هشتم اشاره ای به آن دارد. این مسئله بیانگر گسترش این قاعده بدون توجه به مواردی است که با آن مطابقت دارد. بحث ایدئولوژیکی به صورت عام و تفاوت میان «رحمن و رحیم» به صورت خاص، از موارد تأثیرگذار در این مبحث است که اینک به آن پرداخته می شود.

۵. رحمان و رحیم

پس از دسته بندی قاعده محل بحث، نوبت به بررسی رحمن و رحیم می رسد که آیا این دو واژه می توانند زیرمجموعه این قاعده قرار بگیرند یا خیر؟ بررسی کتب صرف و نحو نشان می دهد که وزن «فعلیل» یکی از وزن های صیغه مبالغه است (ر.ک سیبویه، بی تا: ۱۱۰/۱ و ابن هشام، ۱۳۸۴: ۴۰۲). در مورد صیغه «فعلیل» چالش زیادی از لحاظ صرفی وجود ندارد؛ چرا که این صیغه هم در صفت مشبیه کاربرد دارد و هم در صیغه مبالغه و

در صورتی که فعل آن لازم باشد، فعیل، صفت مشببه خواهد بود و اگر فعل آن متعدی باشد، بر صیغه مبالغه دلالت می‌کند. چالش، بیشتر بر سر رحمن و وزن فَعْلَان است. برای بررسی این مسئله، دیدگاه‌های مربوط به فَعْلَان را به دو دسته تقسیم می‌کنیم:

۱. گروهی که فَعْلَان را صفت مشببه می‌دانند: فَعْلَان در بیشتر کتب صرف و نحو در باب صفت مشببه بیان شده است. البته برخی اسم‌های علم نیز بر این وزن می‌آیند (ر.ک سیبویه، بی‌تا: ۲۱/۴ و ۲۵۹). سیبویه معنای این صیغه را برای بیان گرسنگی و تشنگی و همچنین پُربودن می‌داند و واژه‌های دیگر را هم که مستقیماً به این معنا مرتبط نیست، زیرمجموعه آن قرار می‌دهد؛ مثلاً واژه «غضبان» را حالتی می‌داند که در درون انسان رخ می‌دهد و شبیه تشنگی است و زیرمجموعه این معنا قرار می‌دهد (بی‌تا، ۴: ۲۳-۲۴). ابن قتیبه (۲۷۶ ق) هم معنای گرسنگی و تشنگی و آنچه را نزدیک به این دو معنا است، برای این صیغه در نظر می‌گیرد (۱۹۶۳، ۴۶۶). همچنین فَعْلَان بر صفاتی دلالت دارد که حالتی را بیان می‌کنند؛ مانند العَطْشَان والعَرْتَان والشَّبَعَان والرِّیَان والغَضْبَان (الثعالی، ۲۰۰۰: ۴۱۱)؛ بنابراین مجموع صفاتی که درباره فَعْلَان گفته شده است، بیان گرسنگی و تشنگی، امتلا و پُربودن و بیان حالت عارضی هستند.

۲. دسته‌ای که فَعْلَان را صیغه مبالغه به شمار می‌آورند: همان‌گونه که در بخش پیشین بیان شد، فَعْلَان در نگاه نحویانی همچون سیبویه، صفت مشببه است. جمع-بندی سخن نحویان و لغویان نشان می‌دهد که گرسنگی، تشنگی، پُربودن و داشتن حالتی عارضی و ناپایدار، معنای این صیغه را تشکیل می‌دهند. گروهی دیگر از نحویان و لغویان، فَعْلَان را صیغه مبالغه می‌دانند. ظاهراً نخستین دانشمندی که به این مسئله اشاره می‌کند، زجاج است. وی فَعْلَان را از صیغه‌هایی می‌داند که در توصیف آنها مبالغه شده است^۵ (۱۹۸۸: ۴۳/۱ و همان، ۱۹۷۹: ۲۹). او در جای دیگری «فَعْلَان» را در زمره صیغه‌های مبالغه قرار می‌دهد^۶ (۱۹۸۸: ۱۵۲/۵ و همان، ۷۳/۴). زجاج برای اینکه اثبات کند رحمن نامی است که تنها برای خداوند بکار می‌رود، از مثال «غضبان» استفاده می‌کند و می‌گوید: همان‌گونه که غضبان به معنای شخصی است که عصبانیت او به اوج خود رسیده است، رحمن هم به معنای کسی است که رحمتش همه چیز را فرا گرفته است و این نام شایسته موجودی جز الله نیست (۱۹۸۸: ۴۳/۱). ظاهر امر این است که زجاج کوشیده است توضیحی برای رحمن ذکر کند، به همین دلیل بخشی از معنای صیغه «فَعْلَان» را که به نوعی به مبالغه مربوط می‌شود، به کل صیغه تعمیم داده است. در

واقع بنابر دیدگاه گروه اول، یکی از معانی صیغۀ فعلان، پُر بودن است. وی برای توضیح تفاوت میان رحمن و رحیم و به عبارتی دقیق‌تر، بلیغ‌تر بودن رحمن نسبت به رحیم، معنای پر بودن را که به نوعی نهایت یک چیز را می‌رساند، برای رحمن و صیغۀ فعلان در نظر می‌گیرد. بسیاری از نحویان هم به تبع وی، فَعْلان را در زمرۀ صیغۀ مبالغه به شمار آورده‌اند و مثال‌هایی از جنس غضبان، همانند عطشان را برای توضیح بلیغ‌تر بودن آن ذکر کرده‌اند. این در حالی است که این صیغه در ابتدا جزء صیغه‌های مبالغه به شمار نمی‌رفته است و نحویان پیشین همچون سیبویه، چنین مسئله‌ای را بیان نکرده‌اند؛ کما اینکه ابن خالویه دوازده صیغه را که بر مبالغه دلالت دارند، ذکر می‌کند که فعلان جزء آنها نیست (السیوطی، ۱۹۸۶: ۲/۲۴۳). نحّاس فعلان را صیغه‌ای می‌داند که معنای مبالغه دارد (۱۹۸۸: ۵۵/۱). ظاهراً السریّ الرفّاء (۳۶۱ق) اولین کسی است که در بحث رحمن و رحیم این قاعده را متذکر شده است. (الرفّاء، ۱۹۸۶: ۴/۱۱۳) حتی زجاج که هم‌دوره وی بوده، تنها در توضیح کلمۀ مقتدر و بیان تفاوت آن با واژه قادر، زیاده‌اللفظ زیاده المعنی را بیان می‌کند. اگر این قاعده در مسئله رحمن و رحیم یک نگاه شامل بود، حتماً زجاج با توجه به اینکه موضوع کتابش تفسیر أسماء الله الحسنى است، این قاعده را بیان می‌کرد. در این بخش با بیان دیدگاه‌های مفسران در باب دو واژه رحمن و رحیم، تأثیر نگاه ایدئولوژیک در رشد و گسترش قاعده زیاده المبنی تدل علی زیاده المعنی در تفسیر این دو واژه مطرح می‌شود. حال با توجه به این دو دسته، سه دیدگاه در باب بیان تفاوت میان دو واژه رحمن و رحیم مطرح است:

۱- گفته زجاجی، رمانی، ابن فارس، ابوهلال و طبری و برخی دیگر که بر این باورند هرچه صفت، عدول بیشتری داشته باشد، بلاغت آن بیشتر است. ۲- دانشمندانی مانند زجاج که با در نظر گرفتن معنای امتلاء مبالغه رحمن نسبت به رحیم را بیان کرده‌اند. زجاج و به تبع آن بسیاری از نحویان پس از وی، فَعْلان را جزء صیغۀ مبالغه در نظر گرفته‌اند. این نگاه می‌تواند دو دلیل عمده داشته باشد: الف- هر چند فعلان صفت مشبّهه است، ولی معنای امتلاء و پر بودن که در این صفت وجود دارد، آن را به صیغۀ مبالغه نزدیک می‌کند. ظاهراً به همین دلیل است که بسیاری آن را در زمرۀ صیغۀ مبالغه تلقی کرده‌اند. ب- از آنجایی که رحمن و رحیم از صفات خداوند است، نحویان و مفسران برای توضیح معنای این دو واژه و تفاوت قائل شدن میان آنها، ترجیح داده‌اند، فعلان را جزء صیغۀ مبالغه به حساب آورند. در حالی که بنا بر قواعد، فعلان صفت

مشبیه است. بهتر این بود که بیان می‌شد: رحمان و رحیم هر دو صفت مشبیه‌اند، ولی رحمن، چون معنای پر بودن در آن وجود دارد، بلیغ‌تر از رحیم است. ۳- دانشمندانی همچون راغب اصفهانی و زمخشری که تفاوت دو واژه را براساس قاعده «زیاده المبنی تدل علی زیاده المعنی» تفسیر می‌کنند. همان‌گونه که بیان شد، ابتدا السری الرفاء در قرن چهارم این قاعده را در بررسی رحمن و رحیم مطرح می‌کند و ظاهراً به گفته راغب اصفهانی در تفسیر خود، در اواخر قرن پنجم، نگاه به این دو واژه براساس این قاعده در دیدگاه مفسران آغاز شد. بررسی دیدگاه‌های نحویان و مفسران نشان می‌دهد هرگاه فعلان جزء صیغه مبالغه به شمار آمده است، مثالی جز «رحمن» برای آن ذکر نشده است. این مسئله بسیار شبیه مواردی در بلاغت است که تنها یک شاهد برای آن ذکر می‌شود. در واقع قدما - همان‌طور که در سخنان سیبویه و ابن خالویه هم ذکر شد- «فعلان» را جزء صیغه مبالغه به شمار نیاورده‌اند و واژه رحمن و بیان بلاغت آن نسبت به رحیم، موجب تغییر کارکرد آن از صفت مشبیه به صیغه مبالغه شده است تا جایی که در بیشتر کتب بلاغی و نحوی، فعلان را زیرمجموعه صیغه‌های مبالغه قلمداد می‌کنند (ر.ک السیوطی، ۱۹۷۴: ۳۲۳/۳؛ الزرکشی، ۱۳۹۱: ۵۰۲/۲ و المیدانی، ۱۹۹۶: ۴۵۵). در قرون متأخر و عصر حاضر، نگرش نحویان و لغویان بیشتر به دیدگاه‌های پیشینیان نزدیک شده است. سامرایی از کسانی است که فعلان را با توجه به معانی عارضی و غیرثابتی که دارد، در زمره صفت مشبیه ذکر می‌کند. وی تفاوت رحمن و رحیم را این‌گونه بیان می‌کند: در زبان عامیانه عربی برای بیان ضعف زودگذر، «ضَعْفَان» می‌گوییم و زمانی که می‌خواهیم ثبوت ضعف را بیان کنیم، از «ضعیف» استفاده می‌کنیم. در مورد «سَمْنَان» و «سَمِين» و «طَوْلَان» و «طَوِيل» هم این چنین است. خداوند، رحمن را در کنار رحیم ذکر کرده است تا صیغه فعلان را با معنای حدوث و تجدد در کنار صیغه فعیل که بر ثبوت دلالت دارد، یکجا ذکر کند تا معنایش کامل شود؛ چه اگر تنها به یکی از اسم‌ها اکتفا کند، معنایش ناقص می‌شود (۲۰۰۷: ۸۰-۸۱). سامرائی تفاوت معنایی رحمن و رحیم را با توجه به معانی صیغه‌های آنها بیان می‌کند. وی فعلان را صفت مشبیه می‌داند و برای بیان تفاوت آن با دیگر صفت‌های وزن فعلان، کارکرد فعلان را به مبالغه تغییر نمی‌دهد. به عبارتی دیگر وی فعلان را صفت مشبیه می‌داند. ولی از طرفی جنبه دیگر این مسئله را در نظر نمی‌گیرد. به این معنا که وی در این جا معنای رحمن را در کنار معنای رحیم کامل می‌داند و بر این باور است که فعلان - که صفت مشبیه است-

دلالت بر معانی عارضی دارد و معنای آن را برای خداوند در کنار واژه رحیم که دلالت بر ثبوت دارد، کامل می‌داند. گفته سامرائی تقریباً منطقی به نظر می‌رسد، ولی این مسئله در مواردی است که رحمن و رحیم در کنار هم ذکر شده باشند؛ چراکه برای نمونه در آیه اول سوره رحمن یا آیه ۱۱۰ سوره اسراء که واژه رحمن به تنهایی ذکر شده است، نمی‌توان دلیل سامرائی را قانع‌کننده دانست. به بیان دیگر با قبول دلیل سامرائی، معنای عارضی و ناپایداری را برای واژه رحمن در نظر گرفته‌ایم و این مسئله با ثبوت صفات خداوند در تضاد است. در واقع تغییر صفت مشبیه به مبالغه پیش زمینه‌ای بود برای قاعده «زیادة المبنى تدل على زیادة المعنى». از آنجایی که رحیم هم صیغه مبالغه است، برای بیان بلاغت بیشتر رحمن نسبت به رحیم به این قاعده متوسل شدند؛ هرچند اگر بنابر قاعده عدول بیشتر که در آرای رمانی و ابن فارس و ابوهلال و طبری و دیگران مشاهده می‌شود، بلاغت رحمن نسبت به رحیم تعیین شود، بسیار منطقی‌تر و علمی‌تر است، ولی تفسیر تفاوت دو واژه براساس قاعده زیادة المبنى، نتیجه چالش رحمن بین صفت مشبیه و مبالغه بود.

۶. رحمن و رحیم در نگاه مفسران

مشرکان مکه با وجود شناخت از رحمن با بیان عبارت «قالوا و ما الرحمن»^۷ به دنبال نوعی استهزاء بودند، ولی همین مسئله به صورت ناخودآگاه در تفاوت قائل شدن میان رحمن و رحیم تأثیرگذار بود. البته هم‌ریشه‌بودن این دو واژه هم در این مسئله بی‌تأثیر نبوده است. در قرن دوم و سوم هجری، آن چنان بحثی از تفاوت میان دو واژه رحمن و رحیم مطرح نیست. هرچند ابوعبیده معنای مقدر رحمن را «ذوالرحمة» و معنای مقدر رحیم را «راحم» می‌داند، ولی در نظر وی اگر معنای مجازی هر دو را هم یکی در نظر بگیریم، باز مطابق قواعد عربی است؛ چراکه آنها برای اتساع^۸ در کلامشان این کار را انجام می‌دهند، مانند ندمان و ندیم (۱۹۸۸: ۲۱/۱). ابن درید (۳۲۱ ق) با تکرار سخن ابوعبیده، می‌کوشد تفاوت میان این دو واژه را بیان کند. او با بیان اختصاص داشتن واژه رحمن به خدا، با دو مثال، تفاوت این واژه را با واژه رحیم بیان می‌کند. وی می‌گوید: هیچ‌گاه در لغت برای این که صفت رحمت را برای فردی در نظر بگیریم، گفته نمی‌شود «كُنْ بِرَحْمَانًا»، بلکه به جای آن از عبارت «كُنْ بِرَحِيمًا» استفاده می‌شود (۱۹۵۸: ۵۸). اما از اواخر قرن سوم تلاش‌ها برای توضیح تفاوت دو واژه بیشتر می‌شود. طبری رحمن را به دلیل این که نسبت به رحیم عدول بیشتری دارد، دارای معنای بیشتری می‌داند.

وی در این قسمت برای بیان زیادت معنای رحمن، اشاره‌ای به زیادت لفظ نمی‌کند؛ بلکه براساس قاعده نحوی دیگری این مسئله را تبیین می‌کند. وی می‌گوید: صفت برای بیان مدح یا ذم، باید بر وزن فعلیل باشد. حال اگر صفت دیگری را اختیار کنیم، در واقع عدول رخ داده است و این مسئله، زیادت معنا را به دنبال خواهد داشت (۲۰۰: ۱۲۷/۱). این قاعده در آثار برخی از نحویان هم دیده می‌شود (ر.ک الزجاجی، ۱۹۸۶: ۴۰؛ ابن فارس، ۲۰۰۷: ۵۱؛ الرماني، ۱۹۷۶: ۱۰۴ و ابن أبي الإصبع، ۱۹۶۳: ۱۵۰). در این قرن هم کوشش شده است که تفاوت میان این دو واژه توضیح داده شود. بررسی کتب نحو و تفسیر نشان می‌دهد که از آغاز تا قرن سوم به معانی رحمن و رحیم، نگاهی علمی و به دور از تکلف وجود داشته است. از قرن سوم به بعد، نوع نگاه به رحمن و رحیم تحت الشعاع قاعده محل بحث قرار می‌گیرد و السری الرفاء با مطرح کردن رحمن و رحیم ذیل این قاعده، در واقع سنگ‌بنای آن را نهاد. راغب اصفهانی در میان مفسران، ظاهراً نخستین کسی است که به این مسئله اشاره می‌کند. وی در توضیح «ندمان و ندیم» می‌گوید: رحمن و رحیم همانند ندمان و ندیم است. ندیم کسی است که بسیار همنشین می‌شود و می‌تواند معنای «همراه» را برای آن در نظر گرفت، اما ندمان با وجود همنشینی بسیار، بارها نیز آن را تکرار می‌کند؛ گویی که همدم آن شخص شده است. بنابراین لغویان، ندمان را بلیغ‌تر از ندیم می‌دانند؛ چراکه لفظ «ندمان» که تعداد حروفش بیشتر از ندیم است، بیانگر این معناست و به طور کلی هرگاه عرب بخواهد معنایی را افزایش دهد، بر حروف آن لفظ می‌افزاید و گویی در این حالت، خود لفظ بیانگر معناست: مانند «قَطَعَ وَ قَطَّعَ»، «كَبَّرَ وَ كُبِّرَ» و «احْمَرَّ وَ احْمَارَّ» (۱۹۹۹: ۵۱). از قرن پنجم به بعد غالب پژوهش‌های قرآنی که به این دو واژه پرداخته‌اند، فعلاً را از صیغه‌های مبالغه به شمار آورده‌اند و بیشتر آنها هم از قاعده زیاده المبنی تدل علی زیاده المعنی نام می‌برند (الرمحشري، ۱۹۸۷: ۶؛ الطبرسي، ۱۴۰۳: ۲۰ و ۳۹؛ النسفي، ۱۹۹۸: ۵۴۶/۲، ابن كثير، ۱۹۹۹: ۱۲۵؛ البيهقي، بی‌تا: ۵۵-۵۶). در همه کتب نحوی و تفسیری، بحث بلیغ‌تر بودن واژه رحمن نسبت به رحیم مطرح شده است. تنها یک مورد وجود دارد که عکس این مسئله بیان شده است که ظاهراً ابن انباری در قرن چهارم آن را از حسن نامی نقل می‌کند. وی در توضیح تفاوت میان رحمن و رحیم می‌گوید: الرحمن رَقِيقٌ وَ الرحيمُ أَرْقٌ مِنَ الرحمنِ. البته ابن عباس هم این مسئله را بیان می‌کند، ولی نمی‌گوید کدام بلیغ‌تر است (۱۹۵۷: ۱۵۲/۱). این مسئله، تنها به جهت رعایت امانت علمی، ذکر شد و چالش اصلی بحث، مبالغه بیشتر

رحمن نسبت به رحیم است. بررسی کتب نحوی و علوم قرآنی قرن دوم و سوم نشان می‌دهد که بحث تفاوت میان دو واژه در برخی موارد بیان شده است و هیچ اثری از قاعده محل بحث در آن نیست. از قرن پنجم به بعد، کاربرد این قاعده از چارچوب هایش فراتر شد که این اثر این قاعده را محدود کرد و مرزهای آن را متذکر شد. ابن هشام نیز به تبع وی، در بیان تفاوت میان سین و سوف، این قاعده را همه‌گیر به شمار نمی‌آورد. این مسائل مبین آن است که این قاعده کلیت ندارد و کوشش‌هایی در بیان چارچوب آن در حال انجام است. البته این اثر اشاره‌ای به بحث رحمن و رحیم و این که در چارچوب این قاعده قرار نمی‌گیرد، نمی‌کند. در واقع این گونه نبوده است که فعلا در نگاه نحویان و مفسران پس از قرن چهارم و پنجم، به عنوان مبالغه صرف مطرح شود، بلکه در کنار آن نقدهایی هم مشاهده می‌شود که آن را به اصل خود یعنی صفت مشبیه نزدیک می‌کند.

ابوحیان اندلسی فعلا را برای مبالغه می‌داند، ولی این نکته را یادآور می‌شود که این صیغه از فعل لازم ساخته می‌شود و بنای آن از فعل متعدی شاذ است (۲۰۰۱: ۱۲۵/۱). همچنین خفاجی در قرن یازدهم فعلا را از صیغه‌های مبالغه می‌داند، ولی گروه دیگری را هم که به صفت مشبیه بودن فعلا معتقدند، ذکر می‌کند (د.ت، ۶۳/۱). در واقع با توجه به چارچوب‌های ذکر شده در قسمت‌های پیشین، می‌بایست این دو واژه از یک جنس باشند، به دیگر تعبیر یا باید هر دو را صفت مشبیه به شمار آورد یا صیغه مبالغه، تنها در این صورت است که می‌توان آن را طبق قاعده محل بحث مورد مذاقه قرار داد.

۷. اختلاف ماهوی در شواهد محل بحث

یکی از مواردی که می‌تواند در این بحث راهگشا باشد، بررسی شواهدی است که برای توضیح مبالغه بودن رحمن ذکر می‌شود. بررسی همه مثال‌هایی که برای توضیح رحمن ذکر شده‌اند، نشان می‌دهد که همه آنها صفت مشبیه‌اند. صفت‌هایی چون غضبان، عطشان و ندمان صفت‌هایی است که در بیشتر کتب نحوی برای توضیح مبالغه رحمن ذکر می‌شود. از طرفی اسم‌های دیگری که در کتب نحو بر وزن فعلا بیان شده‌اند، همگی اسم علم یا اسم مکانند. همچنین اغلب اسم‌های علم که در کتب نحو بیان شده‌اند، دارای صیغه مؤنث هم هستند. ولی واژه رحمن این‌گونه نیست؛ چراکه اولاً واژه رحمن تنها برای خداوند کاربرد دارد و طبیعتاً مؤنثی برای آن وجود ندارد و دوم این که رحمن از اسماء و صفات خداوند بوده و هم معنای علمیت و هم معنای وصفیت در

توضیح آن ذکر می‌شود. ابن جنی هم، وزن فعلان مانند غضبان و عطشان را برای بیان وصفیت می‌داند و نه مبالغه و بر این باور است برخی اسم‌های علم مانند «سلمان» از معنای وصفیت خود خارج شده‌اند (۱۹۸۷: ۱۸۷).

همه مثال‌هایی که در کتب نحو در باب فعلان وارد شده و دلالت بر خلو یا امتلاء دارند، لازمند، مانند عطشان، جوعان، شبعان و امثال آنها. نکته جالب این است که در بسیاری از موارد برای اثبات مبالغه‌بودن رحمن، مثال‌هایی از این قبیل برای آن ذکر می‌کنند: برای نمونه در کشاف زمخشری در توضیح رحمن، غضبان آمده است: الغضبان للممتلئ غضبا. در واقع رحمن را از دو نظر نمی‌توان با این مثال‌ها توضیح داد: ۱- همه مثال‌ها ریشه لازم دارند، در حالی که رحمان هم می‌تواند ریشه لازم داشته باشد هم متعدی؛ ۲- رحمن اسم علم است که تنها بر خداوند اطلاق می‌شود. همچنین همه مثال‌هایی که در باب فعلان ذکر شده‌اند، حالت‌های عارضی هستند و این در حالی است که رحمن صفتی ثابت برای خداوند است. در توضیح این مسئله باید گفت اصل صفت مشبیه برای بیان ثبوت است و ظاهراً تنها صیغه فعلان است که دلالت بر معنای عارضی دارد.

همه این موارد و مسائلی که تا کنون مطرح شد، این اندیشه را تقویت می‌کند که رحمن واژه‌ای دخیل باشد، به ویژه اینکه به عنوان اسم علم برای خداوند به کار رفته است. این مسئله را می‌توان این‌گونه شرح کرد که صیغه فعلان به دو صورت می‌آید: اسم علم و صفت. تقریباً همه صفت‌هایی که بر وزن فعلان در کتب نحو ذکر شده‌اند، صفت مشبیه‌اند و اسم‌های ذکر شده بر این صیغه هم اسم علم به شمار می‌روند. رحمن از این جهت که یکی از نام‌های خداوند است، هم جنبه علمیت آن و هم جنبه وصفی بودن آن را در نظر گرفته‌اند. هرچند شاید در این جا این نکته ذکر شود که بیشتر اسم‌های علم در ابتدا از یک معنای وصفی نشأت گرفته یا این که ارتجالاً علم بوده و هیچ معنای وصفی نداشته‌اند، ولی پاسخ این است که حتی اگر معنای وصفی در تعیین اسم علم نقش داشته باشد، پس از تعیین آن اسم، معنای وصفی از اعتبار می‌افتد. به همین دلیل تفاوت‌هایی با دیگر کلمات هم‌وزن خود دارد و این می‌تواند تأییدی باشد بر دخیل‌بودن رحمن. با توجه به این مباحث سه حالت برای ساختار فعلان می‌توان در نظر گرفت: ۱- صفت مشبیه: در این صورت معنای عارضی برای صفات خداوند قائل شده‌ایم.

۲- صیغۀ مبالغه: در این صورت از اصل صیغه که برای صفت مشبیه تعریف شده است، فاصله می‌گیریم. ۳- دخیل بودن واژه: این حالت منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

۸. دخیل بودن رحمن

یکی از احتمالاتی که می‌توان برای تفاوت رحمن با دیگر صفات بر وزن فعلان بیان کرد، دخیل بودن رحمن است که ثعلب و مبرد آن را بیان کرده‌اند (ر.ک: السیوطی، ۱۹۷۴: ۱۳۳/۲ و ابن منظور، بی‌تا: ذیل رحم). البته این نظر آن چنان مدنظر نحویان و لغویان قرار نگرفته است، ولی قرائنی وجود دارد که این احتمال را تقویت می‌کند. ابن انباری به نقل از ثعلب، رحمن را واژه‌ای عبری می‌داند و این بیت جریر را نقل می‌کند:

لَنْ تُدْرِكُوا الْمَجْدَ أَوْ تَشْرُوا عِبَاءَكُمْ
بِالْحَزِّ أَوْ تَجْعَلُوا الْيَتِيمَ ضَمْرَانَا
أَوْ تَشْرِكُونَ إِلَى الْقَسِيِّنِ هِجْرَتَكُمْ
وَمَسْحُكُمْ صُلْبَهُمْ رَحْمَانَ قُرْبَانَا^۹

(۱۹۸۷: ۱۳۵)

نکته‌ای که در این دو بیت می‌تواند اشاره‌ای به دخیل بودن واژه رحمن داشته باشد، ذکر آن در سیاقی است که بحث از آیین مسیحیت است و این مسئله شاید بیانگر وام‌گیری این واژه از ادیان گذشته باشد. البته واژه رحمن در روایت‌های دیگر این بیت، به صورت «رحمن» نیز بیان شده است:

هَلْ تُشْرِكْنَ إِلَى الْقَسِيِّنِ هِجْرَتَكُمْ
وَمَسْحُكُمْ صُلْبَهُمْ رَحْمَانَ قُرْبَانَا^{۱۰}

(جریر، ۱۹۸۶: ۱۶۷)

رحمن و رحمن در زبان عبری کاربرد داشته و از لحاظ معنایی، تفاوتی با یکدیگر ندارند. رحمن در متون عبری می‌شنایی^{۱۱} اغلب به عنوان صفتی برای اشاره به خداوند با حرف تعریف به کار رفته است که برابر الرحمن در عربی است. برای نمونه در باواقما^{۱۲} آمده است: هر زمان که تو مهربان باشی، رحمن نیز بر تو رحم خواهد کرد (اسیک، ۲۰۱۳: ۳۰/۹). اگر بنا بر قول جفری^{۱۳} بپذیریم که رحمن نمی‌تواند صیغه‌ای عربی باشد، تمامی بحث‌هایی که در طول قرون متمادی بر سر رحمن و وزن فعلان انجام شده است، بی‌اعتبار خواهد بود. جفری در مورد «الرحمن» می‌گوید: هر چند «رح م» یک ریشه عادی در زبان‌های سامی است، اما صیغۀ رحمن خود دلیل بر آن است که این ریشه عربی اصیل نیست. فرانکل^{۱۴} نشان داده است که رحمن در تلمود به عنوان یکی از نام‌های خداوند به کار رفته است. تردید نمی‌توان داشت که این واژه از منطقه عربستان جنوبی

به زبان عربی وارد شده و تداول یافته است؛ البته در این بحث هم اختلاف است (ر.ک: جفری، ۱۳۷۲: ۲۱۷).

یکی از نکات مهمی که می‌تواند تأییدی باشد بر دخیل بودن واژه رحمن، بحث عَلم بودن آن است. بیشتر موارد کاربرد رحمن در لغت، به صورت اسم عَلم است. این مسئله را می‌توان با ذکر مثال‌هایی، واضح‌تر بیان کرد. ذکر واژه «الرحمن» در ابتدای سوره الرحمن، قرارگیری الرحمن در کنار الله در آیه ۱۱۰ سوره اسراء از جمله این مثال‌هاست که نشان می‌دهد موارد کاربرد واژه رحمن بیشتر به صورت اسم عَلم است تا صفت. در این جا مجال نیست که در باب عبری بودن یا نبودن رحمن مطالب بیشتری بیان کنیم، ولی ارتباط این مسئله با موضوع بحث را می‌توان این‌گونه بیان کرد: یک احتمال وجود دارد که این صیغه دخیل باشد که در این صورت حق با ثعلب و مبرد و خاورشناسانی خواهد بود که این واژه را جزء واژه‌های دخیل به شمار آورده‌اند. ما نمی‌خواهیم تلاش پیشینیان را در باب بیان تفاوت دو واژه فَعْلان و فَعیل و بیان مبالغه آنها نسبت به یکدیگر انکار کنیم و تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که همه قرائنی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است، ما را به این مسئله نزدیک می‌کند که واژه رحمن، دخیل باشد.

۹. نتیجه

قاعده «زیاده المبني تدل علی زیاده المعنی» ابتدا در میان نحویان مورد توجه بوده است. به تدریج توجه مفسران هم به این قاعده معطوف شد تا جایی که این قاعده از چارچوب خود فاصله گرفت. بررسی تفاوت دو واژه رحمن و رحیم، از دلایل مهمی بود که نقش مستقیمی در این مسئله داشت. صیغه فَعْلان، در کتب نحو به عنوان صفت مشبّه ذکر شده است. این صیغه در ادامه و با توجه به بحث تفاوت میان دو واژه رحمن و رحیم، به صیغه مبالغه تغییر کارکرد داد و در نتیجه آغازی شد بر بررسی رحمن و رحیم براساس قاعده محل بحث در قرون بعد.

از موارد مهم دیگر در این بحث، اختلاف ماهوی شواهد با واژه رحمن است. همه شواهدی که برای توضیح رحمن ذکر شده‌اند، صفت مشبّه‌اند و بر معانی عارضی دلالت دارند، در حالی که رحمن با توجه به اینکه از اسماء و صفات خداوند است و دلالت بر ثبوت دارد، نمی‌تواند بر معانی عارضی دلالت کند. در میان صیغه‌های صفت مشبّه، ظاهراً صیغه فَعْلان بر معانی عارضی و ناپایدار دلالت دارد و بقیه این صیغه‌ها به ویژه

فعلیل بر ثبوت دلالت دارند؛ بنابراین از آغاز تا اوایل قرن چهارم، یک نگاه منطقی و به دور از تکلف در بررسی تفاوت معنایی دو واژه وجود داشته است. از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، این قاعده کانون توجه قرار گرفت و از این قرن به بعد، بررسی تفاوت دو واژه گسترده شد و در ادامه از چارچوب‌های خود فاصله گرفت. در قرون بعد علاوه بر ذکر این قاعده، در بیشتر کتب در باب رحمن و رحیم، نقدهایی هم در تطابق نداشتن بررسی این دو واژه، ذیل قاعده مورد بحث مطرح شده است که این مسئله نشان می‌دهد نگاه لغویان در حال بازگشت به نگاه منطقی و طبیعی زبان است.

همه نقدهای مطرح شده این احتمال را تقویت می‌کند که واژه رحمن با توجه به دیدگاه مبرد و ثعلب و برخی خاورشناسان، یک واژه دخیل است. کاربرد این واژه در متون عبری قدیم و کاربرد غالب آن به صورت اسم علم بر خلاف واژه رحیم در لغت، از دلایل مهمی است که می‌توان برای دخیل بودن واژه عنوان کرد؛ البته بررسی دو واژه رحمن و رحیم براساس این قاعده فراز و نشیب زیادی داشته است و به نظر می‌رسد بررسی آنها براساس قاعده «عدول»، بیشتر به روح زبان نزدیک‌تر باشد تا بررسی آن براساس قاعده محل بحث. در پایان پیشنهاد می‌شود وضعیت ساختاری صیغه فعلان در زبان‌های سامی در پژوهش‌های آتی بررسی شود.

پی‌نوشت

۱- وَزَعَمَ الْخَلِيلُ أَنَّهُمَا تَوَكَّيْدٌ كَمَا الَّتِي تَكُونُ فَضْلًا إِذَا جِئْتَ بِالْخَفِيفَةِ فَأَنْتَ مُؤَكَّدٌ وَإِذَا جِئْتَ بِالثَقِيلَةِ فَأَنْتَ أَشَدُّ تَوَكَّيْدًا.

۲- النون، إِذَا خَفَّفْتَ، مُؤَكَّدَةٌ وَإِذَا ثَقَلْتَ فِيهَا أَشَدُّ تَوَكَّيْدًا.

۳- صورت‌های دیگر مبالغه عبارت‌اند از: إِخْرَاجُ الْمُكْمَلِ إِلَى الْمُتَمَتِّعِ: حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْحَيَاطِ، إِخْرَاجُ الْكَلَامِ مَخْرَجَ الشُّكِّ، حَذْفُ الْأَجْوِيَةِ لِلْمُبَالَغَةِ، إِخْرَاجُ الْكَلَامِ مَخْرَجَ الْإِخْبَارِ عَنِ الْأَعْظَمِ الْأَكْبَرِ لِلْمُبَالَغَةِ: أَتَانِي النَّاسُ وَ لَعَلَّهُ لَا يَكُونُ أَتَاهُ إِلَّا خَمْسَةً فَاسْتَكْرَهُمُ (الرماني، ۱۹۷۶: ۹۶ و ۹۷).

۴- سَوْفَ مُرَادِفَةٌ لِلْسَّيْنِ أَوْ أَوْسَعُ مِنْهَا عَلَى الْخِلَافِ وَكَأَنَّ الْقَائِلَ بِذَلِكَ نَظَرَ إِلَى أَنَّ كَثْرَةَ الْحُرُوفِ تَدُلُّ عَلَى كَثْرَةِ الْمَعْنَى وَكَيْسَ بِمُطَرِّدٍ.

۵- مِنْ أَيْنِيَّةٍ مَا يُبَالِغُ فِي وَصْفِهِ.

۶- مِنْ بِنَاءِ الْمُبَالَغَةِ.

۷- فرقان: ۶۰.

۸- منظور از اتساع در نگاه ابوعبیده، خروج از اصل است؛ چراکه نمی‌توان در زبان دو واژه متفاوت را یافت که به یک معنا باشند؛ مگر این که هر دو واژه از یک لهجه باشند. شاید تعبیر «رخصت» که تمام حسان آن را به کار می‌برد، اصطلاح مناسب‌تری برای اتساع باشد. مفهوم اتساع در بلاغت هم وجود دارد.

ابن رشیق در این مورد می‌گوید: اتساع این است که شاعر بیتی بگوید که قابلیت تأویل داشته باشد و این مسئله به قدرت لفظ و اتساع معنا برمی‌گردد. (مطلوب، ۱۹۸۳: ۴۱/۱-۴۲)

۹- جریر در هجو اخلط و قومش می‌گوید: شما هیچ گاه به مجد و بزرگی نمی‌رسید، مگر این که عبایتان را با جامه ابریشمین معاوضه کنید یا گیاه خشخاش را تبدیل به شاهسپرم (ریحان) کنید یا رفتنتان را به سوی آن دو کشیش و لمس صلیب آنها که برایشان ارزش خدا و رحمن دارد، به نشانه تقرب ترک کنید (این سه مورد همانند «حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط» است که برای بیان محال بودن امری بیان می‌شود).

۱۰- آیا شما رفتنتان را به سوی آن دو کشیش و لمس صلیب آنها که برایشان در حکم رحمن است، برای تقرب ترک می‌کنید؟ (خیر، هیچ‌گاه ترک نمی‌کنید).

۱۱- «میشنا» یا قانون شفاهی به گروه بزرگی از آثار فقهی یهودی گفته می‌شود که توسط یهودا هناسی نزدیک به سال ۲۲۰ پس از میلاد شکل گرفت و بن‌مایه کتاب معروف تلمود در سده‌های بعد گشت. میشنا به شش بخش تقسیم می‌شود: زراعیم (کشتنی‌ها)، موعیدیم (اعیاد و مناسبات)، ناشیم (زنان)، نزیقین (خسارات)، قُداشیم (مطهرات) و طهاروت (پاکی‌ها) (فک، ۲۰۰۴: ۹۳-۹۴).

۱۲- باواقما یکی از رساله‌های میشنایی درباره قوانین مدنی است که در بخش نزیقین قرار دارد و به خسارات مربوط به اموال جاندار و بی‌جان می‌پردازد (همان، ۱۲).

Jefry - ۱۳

Frankel - ۱۴

منابع

ابن ابي الإصبع، عبدالعظیم بن عبدالواحد، *تحریر التحبیر فی صناعة الشعر و النثر و بیان إعجاز القرآن*، تقدیم حُفنی محمد شرف، القاهرة، لجنة إحياء التراث الإسلامي، ۱۹۶۳.

ابن الأثير، نصرالله بن محمد، *المثل السائر في أدب الكاتب و الشاعر*، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، المكتبة العصرية، ۱۹۹۵.

ابن جني، عثمان، *الخصائص*، تحقيق محمد علي النجار، القاهرة: المكتبة العلمية، ۱۹۵۲.

_____، *المهجع في تفسير أسماء شعراء الحماسة*، تحقيق حسن الهنداوي، دمشق، دارالقلم، ۱۹۸۷.

ابن دريد، محمد بن الحسن، *الاشتقاق*، تحقيق عبدالسلام هارون، مصر، مؤسسة الخانجي، ۱۹۵۸.

ابن فارس، أحمد، *الصاحي في فقه اللغة العربية و سنن العرب في كلامها*، تحقيق أحمد حسن بسج، الطبعة الثانية، بيروت، دارالكتب العلمية، ۲۰۰۷.

ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، *أدب الكاتب*، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، الطبعة الرابعة، مصر، المكتبة التجارية، ۱۹۶۳.

ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر، بی‌تا.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقيق سامي بن محمد سلامه، الطبعة الثانية، مكة، دار طيبة للنشر و التوزيع، ۱۹۹۹.

ابن هشام، جمال الدين بن يوسف، شرح شذور الذهب في معرفة كلام العرب، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، طهران، دارالكوچ، ١٣٨٤ ش.

_____، معني اللبيب عن كتب الأعراب، الطبعة السادسة، بيروت، دارالفكر، ١٩٨٥.

أبوحيان الأندلسي، محمد بن يوسف، تفسير البحر المحيط، تحقيق عادل أحمد عبدالموجود و علي محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية، ٢٠٠١.

أبو عبيدة، معمر بن المثنى، مجاز القرآن، تحقيق محمد فؤاد سزگين، القاهرة، مكتبة الخانجي، ١٩٨٨.

الأنباري، محمد بن قاسم، الزاهر في معاني كلمات الناس، تحقيق حاتم صالح الضامن، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٩٢.

البيهقي، أحمد بن حسين، كتاب الأسماء و الصفات، تقديم محمد زاهد بن حسين الكوثري، القاهرة، المكتبة الأزهرية للتراث، لاتا.

الثعالبي، عبد الملك بن محمد، فقه اللغة و أسرار العربية، تحقيق ياسين الأيوبي، الطبعة الثانية، بيروت، المكتبة العصرية، ٢٠٠٠.

جرير، ديوان جرير، شرح محمد بن حبيب، تحقيق نعمان محمد أمين طه، القاهرة، دارالمعارف، الطبعة الثالثة، ١٩٨٦.

جفري، آرتور، واژه های دخيل در قرآن مجيد، ترجمه فريدون بدره ای، تهران، توس، ١٣٧٢ ش.

الخفاجي، أحمد بن محمد، عناية القاضي و كفاية الراضي على تفسير البيضاوي، بيروت، دار صادر، د.ت.

الرضي الأسترابادي، محمد بن حسن، شرح شافية ابن الحاجب، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٨٢.

الراغب الأصفهاني، حسين بن محمد، تفسير الراغب الأصفهاني (المقدمة و تفسير الفاتحة و البقرة)، تحقيق محمد عبدالعزيز بسيوني، كلية الآداب، جامعة طنطا، ١٩٩٩.

الرفاء، السري بن أحمد، المحب و المحبوب و المشموم و المشروب، تحقيق مصباح غلاونجي، دمشق، مطبوعات مجمع اللغة العربية، ١٩٨٦.

الرماني، علي بن عيسى، ثلاث رسائل في إعجاز القرآن للرماني و الخطابي و عبد القاهر الجرجاني، تحقيق محمد خلق الله و محمد زغلول سلام، مصر، دارالمعارف، ١٩٧٦.

الزجاج، ابراهيم بن السري، معاني القرآن و إعرابه، تحقيق عبدالجليل عبده شليبي، بيروت، عالم الكتب، ١٩٨٨.

_____، تفسير أسماء الله الحسنى، تحقيق أحمد يوسف الدقاق، دمشق، دار المأمون للتراث، الطبعة الثانية، ١٩٧٩.

الزجاجي، عبدالرحمن بن اسحق، اشتقاق أسماء الله، تحقيق عبدالحسين المبارك، الطبعة الثانية، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٨٦.

الزركشي، محمد بن بهادر، البرهان في علوم القرآن، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، بيروت، دارالمعرفة، ١٣٩١ق.

الزمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، الطبعة الثالثة، تحقيق حسين أحمد، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٩٨٧.

السامرائي، فاضل، معاني الأبنية، الطبعة الثانية، عمان، دارعمار، ٢٠٠٧.

سيبويه، عمرو بن عثمان، الكتاب، تحقيق عبدالسلام هارون، بيروت، دارالجيل، لاتا.

السيوطي، جلال الدين، الإتيان في علوم القرآن، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٧٤.

_____، المزهري في علوم اللغة وأنواعها، تحقيق محمد أحمد جادالمولى بك و آخرون، بيروت، المكتبة العصرية، ١٩٨٦.

الطبرسي، الفضل بن الحسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٣ق.

الطبري، محمد بن جرير، جامع البيان في تأويل القرآن، تحقيق أحمد محمد شاكر، بيروت، مؤسسة الرسالة، ٢٠٠٠.

العسكري، حسن بن عبدالله، الفروق اللغوية، تحقيق لجنة إحياء التراث العربي في دارالآفاق، بيروت، منشورات دارالآفاق العربية، الطبعة الرابعة، ١٩٨٨.

العكبري، عبدالله بن الحسين، إملاء ما من به الرحمن من وجوه الإعراب والقراءات في جميع القرآن، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٩٧٩.

الفراهيدي، خليل بن أحمد، ترتيب كتاب العين، تحقيق مهدي المخزومي و ابراهيم السامرائي، قم، أسوة، الطبعة الثانية، ١٤٢٥ق.

القرطبي، محمد بن أحمد، الجامع لأحكام القرآن، تحقيق عبدالله بن عبدالمحسن التركي، بيروت، مؤسسة الرسالة، ٢٠٠٦.

المبرد، محمد بن يزيد، المقتضب، تحقيق محمد عبدالحالق عزيمة، القاهرة، الطبعة الثالثة، ١٩٩٤.

مطلوب، أحمد، معجم المصطلحات البلاغية و تطورها، العراق، مطبوعات مجمع العلمي العراقي، ١٩٨٣.

الميداني، عبدالرحمن حسن حبنكة، البلاغة العربية؛ أسسها و علومها و فنونها، دمشق، دارالقلم، ١٩٩٦.

النحاس، أحمد بن محمد، معاني القرآن الكريم، تحقيق محمد علي الصابوني، مكة، جامعة أم القرى، ١٩٨٨.

النسفي، عبدالله بن أحمد، تفسير النسفي، بيروت، دارالكلم الطيب، ١٩٩٨.

Avery- feck, Alan , Neusner, Jacob, The Routledge Dictionary of Judaism, Routledge Press, 2004.

Stec, M.David, The Genizah, psalms: A Study of MS 798 of the Antonin Collection, Brill.p.77, 2013.